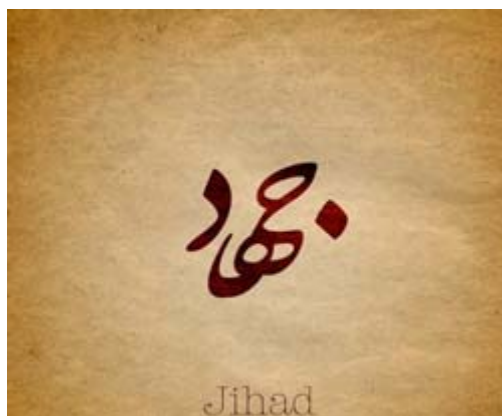


جهاد و اهداف متعالی آن در سیره نظامی معصومان (علیهم السلام)

<"xml encoding="UTF-8?">



مقدمه

در هر کاری، شناخت هدف برای رسیدن به نتیجه مطلوب حایز اهمیت است، به ویژه اگر کسی بخواهد طرحی نو ارائه دهد و دنبال هدفی جدید باشد که تا پیش از آن کمتر سابقه داشته است. در امور نظامی هر کسی به لحاظ ذهنیتی که از آن دارد هدفی را برای خود تبیین می کند.

اما اگر قرار باشد در وضع موجود تغییر داده شود و هدف عالی تر و در عین حال جدیدی به دست آید، لازم است ابتدا آن را برای مجریان به خوبی تبیین نماید. در سیره نظامی معصومان (علیهم السلام) آنچه به عنوان هدف موردنظر است متفاوت با اهدافی است که تا آن روز مردم برای رسیدن به آن با دیگران می جنگیدند. از این رو، باید این اهداف تبیین شوند تا نیروهای اسلام بهتر آن ها را بشناسند و در آن وادی گام بردارند. بنابراین، می توان گفت: هر جا شرایط فراهم بود معصومان (علیهم السلام) اقداماتی را در جهت تبیین هدف متعالی جهاد انجام می دادند؛ گاهی در قالب خطابه ای در آغاز جنگ، با رنگ و بوی اخلاقی نیروها را از حال و هوای جنگ های جاهلیت دور می کردند؛ گاهی در وسط معرکه قتال و زمانی نیز پس از اتمام کارزار و در نحوه گزارش آن به پشت جبهه، اقداماتی در این جهت انجام می دادند.

در این نوشتار، ابتدا جایگاه جنگ و جهاد در اسلام با استناد به شواهد تاریخی مورد بررسی قرار گرفته است تا ملاک ها و معیارهای مشروعیت نبرد با دیگران در سیره معصومان (علیهم السلام) معلوم شوند و تفاوت دیدگاه اسلام با سنت رایج جاهلیت در این امر مهم مشخص گردد. در ادامه، به اقدامات معصومان (علیهم السلام) برای تبیین این اهداف مقدس پرداخته خواهد شد و در دو محور، تبیین اهداف نبرد برای نیروهای خودی و دشمن بحث خواهد شد.

جایگاه جنگ و جهاد در اسلام

جنگ و جهاد در اسلام با آنچه سلاطین و کشورگشایان انجام می دهند، از ابعاد گوناگونی همچون فرمان دهی، شیوه جنگیدن و هدفی که برای رسیدن به آن می جنگند، تفاوت اساسی دارد.

گرچه چندین جنگ خونین در صدر اسلام به وقوع پیوست و رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) به صورت مستقیم یا غیرمستقیم فرمان دهی آن را به عهده داشته اند، با وجود این، قرآن آن حضرت را چهره رحمت جهانی معرفی می کند و می فرماید: «ما تو را جز برای رحمت جهانیان نفرستادیم.» (1)

تأمل در این معنا، چنین نتیجه می دهد که رحمت انبیا و اولیای الهی، مقدّم و غالب بر غضبشان است. به عبارت دیگر، رحمت و هدایت آنان، امام و رهبر غضب آن هاست. آنچه در سیره نظامی و جنگ آوری آنان می بینیم غضب مقدّسی است که مأموم هدایت و رحمت فراگیر آن هاست و این غضب صبغه رحمت دارد.

نشانه این فرهنگ در بینش نظامی معصومان (علیهم السلام) آن است که تا حد امکان دست به اسلحه نمی برند و اگر دست به اسلحه بردند تا حد امکان سعی می کنند کسی را نکشند و اگر مجبور به کشتن برخی شدند تا آنجا که ممکن است افراد را عفو می کنند. ولی درباره غالب فرماندهان نظامی در عالم، قضیه بر عکس است. در آنان زعامت از آن غضب است و رحمت در جنگ جزو استثنائات.

بدین روی، در اولین فرصت، دست به اسلحه می برند و تا می توانند می کشند و تا آنجا که مقدور است پس از پیروزی، اسیر می گیرند. (2) از این رو، قرآن می فرماید: «سلاطین وقتی وارد سرزمینی شوند فساد می کنند و هر که را در مقابلشان قرار گیرد از دم تیغ می گذرانند و عزیزها را ذلیل می کنند و کار آن ها اینچنین است.» (3)

رسول گرامی (صلی الله علیه وآله) وقتی بر قریش غالب شد و با فتح مکه، جزیره العرب را مسخر قدرت الهی خود نمود، خطاب به مغلوب شدگان فرمود: «بروید همه شما آزادید.» (4) در جریان جنگ احد نیز گرچه آسیب فراوانی را متحمل شد، وقتی با پیشنهاد نفرین مواجه گردید، در حالی که خون از چهره مبارک خود پاک می کرد، دست به دعا برداشت و به درگاه خدا عرضه داشت: «خدایا! قوم مرا هدایت کن؛» (5) چرا که می دانست غالب آن ها جاهل و نادانند و هدف حضرت هدایت آن ها به راه حق است، نه پیروزی ظاهری بر آنان.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل می کند که رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) در مقابل فشارها و اذیت ها می فرمود: «من برای رحمت برانگیخته شده ام. پروردگارا! امت مرا هدایت کن؛ آنان جاهل و نادانند.» (6)

عملکرد ویژه سپاه اسلام در جنگ

بنابر آنچه درباره تفاوت عملکرد فرماندهان جبهه اسلام با عملکرد کشورگشایان و پادشاهان گفته شد، نفس نبردها نیز معنایی متفاوت می یابد. گرچه در اموری مانند بهره گیری از فنون نظامی، حفظ اسرار و سایر مسائل صرفاً نظامی، تفاوتی بین نبردها وجود ندارد، اما جبهه اسلام علاوه بر رعایت اصول کلی جنگ، باید به مجموعه ای از آداب ویژه ملتزم باشد که رعایت آن ها، هم در پیروزی آن مؤثر است و هم در اثبات حقانیت جبهه اسلام اهمیت ویژه ای دارد که به برخی از این اصول اشاره می شود:

الف. اخلاص در عمل

در مکتب اسلام، ارزش جهاد به احیای ارزش های دینی و الهی است و رزمنده باید تمام هدف خود را برای نیل به این هدف به کار گیرد. به همین دلیل، امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) «جهاد» را به قید «فی سبیل الله» مقید می کند و از این طریق، روش و مقصد رزمنده دینی را از غیردینی متمایز می سازد و در وصیت نامه خود می فرماید: «اللّٰهُ الله فی الجهادِ بِأَمْوَالِکُمْ و أَنْفُسِکُمْ و أَلْسِنَتِکُمْ فی سبیل اللّٰهِ.» (7)

واقعی نقل می کند در جنگ بدر، پیامبر مشاهده کردند حبیب بن یساف - که جنگ جوی دلاور و رشیدی بود - در صف مجاهدان همراه با قیس بن محرث آماده جنگ با قریش است. حضرت از سعد بن معاذ پرسیدند: مگر این شخص حبیب بن یساف نیست؟ عرض کرد: بله. آن دو نفر وقتی دیدند که پیامبر با سعد درباره آن ها سخن می گوید و در مورد آن ها حساس شده است، نزد پیامبر آمدند تا مسئله را جویا شوند.

پیامبر فرمودند چه انگیزه ای شما را به آماده شدن برای نبرد وادار کرده است؟ در پاسخ گفتند: از یک سو، زاده آمنه ای و او با ما همخون است و از سوی دیگر، در خاک ما زندگی می کنی. با توجه به این پیوندها، به یاری قوم خویش آمده ایم تا در غنیمت نیز سهمی داشته باشیم.

گرچه همسایگیوهمخونی ارزشی است که می تواند موجب پیوند شود، اما این انگیزه ها در سیره پیامبر برای حضور در میدان جهاد کافی نیستند. مجاهدان باید با آرمانی ریشه دار در بینش توحیدی، در کنار هم پیکار نمایند. به همین دلیل، پیامبر در آن روز سخت، که نیازمند نیروی رزمنده بود، بی هیچ ملاحظه ای با صراحت و صداقت فرمود: کسی که بر آیین ما نیست، نمی تواند با ما (برای جهاد) بیرون آید. این سخن حضرت روشن کننده یکی از مهم ترین مرزهای جهاد پیامبران با جنگ های کشورگشایان است که آن را «اخلاق در عمل» خوانند.

حبیب، که از سخن حضرت ناراحت شده بود، با شگفتی گفت: مردم یثرب هم می دانند در جنگ فردی توانایم و حضور من می تواند به پیروزی شما کمک کند. من آماده ام که در کنار شما بجنگم و از غنیمت نیز بهره ای داشته باشم. ولی حضرت با قاطعیت فرمود: هرگز! شرط حضور در این پیکار، اسلام است.

ناگهان تحوّل در حبیب ایجاد شد و گفت: من اینک در برابر خدا، که پروردگار جهانیان است، اسلام را پذیرفتم و گواهی می دهم که تو پیامبر خدایی. با اسلام آوردن او، پیامبر خوش حال شد و دستور حرکت صادر کرد. ولی قیس بن محرث ایمان نیاورد و راهش از حبیب جدا شد تا اینکه پس از بازگشت از بدر، او نیز مسلمان شد و در پیکار احد حضور یافت و به شهادت رسید. (8)

ب. نادیده انگاشتن تعصبات قومی و ملی

اصل دیگری که جهاد را از جنگ های دیگر متمایز می کند، این است که در میدان جهاد، باید همه تعصبات جاهلی، قومی، نسبی و ملی را کنار گذاشت و تنها بر محور حق و دین با دشمنان جنگید. اگر اقوام و نزدیکان

انسان در جبهه حق حضور داشته باشند، در کنار آن ها باید به جهاد پرداخت، اما اگر آنان زیر پرچم باطل گرد آمدند باید با آن ها پیکار نمود. در این مرحله است که رزمنده متدین باید دین خود را بر جمیع تعصبات خود مقدم بدارد و در صورت لزوم، بر هموطن، حتی بر خانواده خویش نیز شمشیر بکشد و بجنگد. امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) جنگ های زمان پیامبر را، جنگ مسلمانان با پدران، فرزندان و برادران و عموها توصیف کرده، می فرماید: «ما (برای یاری اسلام در دورانی که) با رسول خدا (صلی الله علیه وآله) بودیم، پدران، فرزندان و برادران و عموهای خود را می کشتیم و این رفتار بر ایمان و اعتقاد ما می افزود و اطاعت و فرمان برداری پیش می گرفتیم و ثبات قدم ما را در راه راست می افزود و شکیبایی ما را بر سوزش درد و سعی و کوششمان را برای جهاد با دشمن زیاد می نمود.» (9)

ایشان در نامه ای به یکی از فرماندهان خود به نام معقل بن قیس ریاحی، وی را از شروع جنگ از روی تعصب باز می دارد و می فرماید: «جز با کسی که با تو بجنگد، جنگ مکن... هرگاه با دشمن روبه رو شدی میانه لشکر خود بایست و مانند کسی که می خواهد شروع کننده جنگ باشد به دشمن نزدیک مشو و آن قدر نیز فاصله نگیر تا مانند کسی باشی که از جنگ می ترسد، تا آنکه فرمان من به تو برسد. مبدا پیش از اتمام حجت و دعوت آن ها، کینه و دشمنی شما را به جنگ با ایشان وادار سازد.» (10)

در جایی دیگر، آن حضرت لشکر خود را موعظه می کند که مبدا با شنیدن دشنام های زنان مشرکان، که متوجه اعراض و شرافت یا متوجه فرماندهانتان می شود، به آزار آنان پردازید. زنان را بر آزار رساندن به آنان برنینگیزانید، هرچند به شرافت و بزرگواری شما دشنام دهند و به سرداران و بزرگانتان ناسزا گویند؛ زیرا نیرو، جان و خردشان ضعیف و سست است. (11)

در پرتوهمین فرهنگ دینی جهاد بود که محمدبن ابی بکر با وجود روابط تیره میان پدرش (ابوبکر) و حضرت علی(علیه السلام) همیشه در کنار امام بود و در جنگ «جمل» که میان حضرت علی(علیه السلام) و خواهرش (عایشه) واقع شد، حضوری فعال داشت.

ج. ممنوعیت شروع جنگ

مکتب اسلام، مکتب صلح و محبت و هدایت است و تا آنجا که ممکن است، جلوی جنگ و خون ریزی را می گیرد. اگر از بروز جنگ گریزی نبود، در میدان کارزار باید منتظر شروع جنگ از سوی دشمن بود. حضرت علی(علیه السلام) در نامه ای به مالک اشتر، که از فرماندهانشان در جنگ «صفین» بود، او را به همین اصل توصیه می کند. (12) خود نیز به لشکرش می فرماید: جنگ با آن ها را شروع نکنید تا آن ها شروع کننده باشند. شما - بحمدلله - دارای حجت و دلیل هستید و پیش دستی نکردن شما در جنگ، خود دلیل و حجت دیگری است. (13) نکته قابل اشاره اینکه گاهی امام از لشکر خود می خواهد در جنگ با دشمن، پیش از اینکه آن ها با شما بجنگند شما با آن ها بجنگید. (14) روشن است که این حکم با اصل پیشین مبنی بر عدم شروع جنگ منافاتی ندارد؛ زیرا مقصود از عدم شروع جنگ، عدم شروع درگیری و حمله در میدان نبرد است؛ میدانی که دو جبهه رو در روی هم قرار گرفتند. ولی منظور از پرداختن به جنگ و پیش دستی بر دشمن، آمادگی و تجهیز لشکر برای روردر قرار گرفتن

با دشمن است و اینکه لشکر اسلام با تجهیزات و آمادگی کامل در میدان جنگ حاضر شده، منتظر فرمان جهاد باشد. اما پس از آمادگی و تجهیز لازم و مواجهه با دشمن، اولین اقدام برای شروع جنگ واقعی، باید از سوی دشمن آغاز شود. (15)

تبیین اهداف نبرد برای نیروهای خودی

الف. سیره رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

1. تبیین اهداف نبرد در پیکار بدر و احد:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) لشکر را مرتب کرد و سپس در خطبه ای به تبیین اهداف نبرد، بخصوص سفارش به امور فرهنگی و اخلاقی، پرداخت و رزمندگان را به صبر در راه خدا و اخلاص در عمل فرا خواند که یکی از مهم ترین تفاوت های جهاد با سایر نبردهای تاریخ است. حضرت پس از حمد و ثنای الهی، فرمود: «اینک من شما را به چیزی دعوت می کنم که خداوند بر آن تحریصتان کرده است و از چیزهایی نهی می کنم که خداوند از آن نهی فرموده.

شأن خداوند عظیم است، همیشه به حق امر می کند و صدق را دوست دارد و اهل خیر را به خاطر همان نیکی هایشان به اختلاف مراتب نیکی شان جزا می دهد و به خیر یاد می شوند و به همان از یکدیگر برتری پیدا می کنند. و شما ای مردم! در منزلی از منازل (در مرحله ای از مراحل) حق قرار گرفته اید. خداوند از احدی از شما قبول نمی کند، مگر عملی را که صرفاً برای خاطر او انجام شده باشد، صبر در مواقع دشوار و خطرناک از وسایلی است که خداوند آدمی را با آن وسایل گشایش داده و از اندوه نجات می دهد و صبر در این مواقع، شما را به نجات اخروی می رساند. پیامبر خدا در میان شماست؛ شما را امر و نهی می کند. پس در چنین روزی شرم کنید از اینکه خداوند به گناه یا نقطه ضعفی از شما خبردار شود و به کیفر آن شما را مورد خشم شدید خود قرار دهد؛ زیرا او می فرماید: «خشم خدا بزرگ تر از خشمی است که شما به یکدیگر می گیرید.» (16) پس اموری را که او در کتاب خود بدان امر فرموده است در نظر بگیرید و دلایل روشنش را از یاد نبرید، بخصوص این آیات را که شما را پس از ذلت به عزت رسانید.

پس در برابرش خاکساری پیشه کنید تا از شما راضی شود. چنان از این آزمون (در صحنه های سخت پیکار) سرافراز بیرون آیید که سزاوار مهر و آمرزش شوید؛ چرا که آن را وعده فرموده است، و وعده او حق. سخن او راست و کیفر او نیز سهمگین است. (17)

در وقت شروع جنگ احد نیز خطبه ای مشابه بیانات مزبور از حضرت نقل شده است که در قسمتی از آن فرمود:

شما امروز در معرض اجر و پاداش هستید، البته برای کسی که خدا را به یاد داشته باشد و خودش را به صبر و یقین آراسته کند و تلاش و فعالیت داشته باشد.

بدانید که جهاد با دشمن سخت است و افرادی که ایستادگی کنند کم هستند، مگر آنان که خداوند اراده آن ها را قوی کرده باشد. بدانید که خداوند با کسی است که از او اطاعت کند و شیطان با کسی است که از حق نافرمانی کند. با صبر بر جهاد، امید فتح و پیروزی داشته باشید و از خدا بخواهید که آنچه را وعده داده است به شما ارزانی دارد و در همه حال از او اطاعت کنید. (18)

نکته جالب اینکه جهت گیری بیانات حضرت به سوی هدف متعالی جهاد و قرب الی الله است و سخنی از دنیا و رسیدن به غنایم و فتح سیاسی صرف در آن یافت نمی شود.

2. اصلاح ادبیات نبرد:

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) برای جهت دادن حرکت به سوی خدا و در مسیر نهادینه کردن ارزش های دینی و الهی، گاهی از بیان یک کلمه توسط یک رزمنده، که رنگ و بوی جاهلی داشت، گذشت نمی کرد و با بیان محبت آمیز، سخن او را اصلاح می کرد و تلاش می نمود تا ادبیات سخن گفتن یارانش نیز ادبیات اسلامی و الهی و به دور از فرهنگ غلط جاهلی باشد.

الف. رشید فارسی، از اصحاب حضرت در جنگ احد، یکی از مشرکان به نام ابن عویم را مورد حمله قرار داد و با ضربه ای وی را دو نیم کرد و زمانی که شمشیر خود را به طرف او حواله می کرد گفت: «بگیر که من همان غلام فارسی ام.» پیامبر، که تماشاگر هنرنمایی او بود و گفته اش را می شنید، فرمود: چرا نگفتی بگیر که من همان غلام انصاری ام؟ پس از آن برادر ابن عویم برای انتقام، به رشید حمله کرد و گفت: منم ابن عویم! ولی رشید با ضربه ای او را نیز کشت و گفت: بگیر که این منم همان غلام انصاری! رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با لبخندی، که گویای خرسندی ایشان بود، فرمود: آفرین اباعبدالله! حضرت وی را به کنیه اباعبدالله مفتخر نمود، در حالی که اصلاً فرزندی نداشت. (19)

ب. پس از جنگ احد، افرادی از جانب قریشیان در مدح خویش اشعاری می سرودند و در آن ها به ماجرای احد می پرداختند و قریش را مدح می کردند و به ذم مسلمانان می پرداختند. یکی از این شاعران عبدالله بن زبیری بود که قصیده ای سرود و در آن به مدح و ستایش قریش در ماجرای احد پرداخت. در جواب او، حسان بن ثابت و کعب بن مالک انصاری قصایدی سرودند؛ از جمله، بیت ششم شعر کعب بن مالک انصاری این است:

«مَجَالِدُنَا عَنْ جِذْمِنَا كُلِّ فَخْمَةٍ *** مَدْرَبَةٍ فِيهَا الْقَوَانِشُ تَلْمَعُ»

از ریشه خود، در مقابل هر گروه سنگین و گرامی، که بر رزم تمرین داده شده بود و سرنیزه ها در آن می درخشید، دفاع کردیم.

رسول خدا (صلی الله علیه وآله) با شنیدن این بیت به وی فرمود: آیا نمی توان گفت که از دین خود دفاع نمودیم؟ کعب گفت: چرا نمی شود؟ رسول خدا فرمود: پس تعبیر دین بهتر است. به دنبال آن، کعب سرود: «مَجَالِدُنَا عَنْ دِينِنَا...» (20)

3. پرهیز از خشونت بی مورد:

الف. همواره تأکید پیامبر بر این بود که جنگ و نزاع با مشرکان فقط تا زمانی معنا دارد که از پذیرش دعوت اسلام

سرباز زند و به محض گفتن شهادتین، کسی حق تعقیب آن ها را ندارد و هیچ بهانه ای هم پس از این مرحله در اعمال خشونت بر آن ها پذیرفته نیست؛ زیرا جنگ های پیامبر جهاد بر سر پذیرش تنزیل بودند، نه تأویل. بنابراین، صرف پذیرش تنزیل قرآن و دین و به رسمیت شناختن پیامبر و آیینش، همه در مسلمانی با هم مساوی اند و کسی را بر دیگری برتری نیست.

در سربه ابن سعد به «فدک» در سال هفتم هجری، پس از شکست نیروهای اسلام، پیامبر غالب بن عبدالله را به سوی «فدک» اعزام کرد. سپاه اسلام پس از پیروزی بر بادیة نشینان و جمع آوری غنائیم، کنار هم جمع شدند. در این میان، دیدند که اسامه بن زید غایب است. او به تعقیب مردی به نام نهیک بن مرداس رفته بود و ساعتی از شب گذشته بازگشت. فرمانده او را به شدت توبیخ کرد که چرا دیر آمده ای؟ اسامه گفت: «به دنبال مردی رفته بودم که مرا مسخره می کرد، اما وقتی لبه شمشیر را بر گلو خود دید، گفت: «لا اله الا الله و محمد رسول الله». فرمانده پرسید: آیا شمشیرت را غلاف کردی؟ جواب داد. نه به خدا! شمشیر را غلاف نکردم تا اینکه او را کشتم. همراهان گفتند: به خدا قسم! کار بدی کردی. مردی را کشتی که می گفت: «لا اله الا الله» اسامه از کار خود پشیمان شد. (21) پس از آنکه به محضر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) شرفیاب شد، او را از جریان با خبر کرد. حضرت پرسید: آیا مردی را کشتی که می گفت: «لا اله الا الله و محمد رسول الله؟» جواب داد: ای رسول خدا! این را به خاطر کشته نشدن می گفت. پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرمود: تو که پرده قلبش را نشکافتی تا بدانی در آن چیست و آنچه را هم به زبان می گفت قبول نکردی، در حالی که نمی دانی در درونش چه نیتی داشته است. اسامه قسم خورد که پس از آن هر کس را که شهادتین را بگوید به قتل نرساند و خداوند در این باره آیه 94 سوره نساء را نازل کرد (22) و شاید همین مسئله باعث شد که اسامه بن زید پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در وصف قاعدین قرار گیرد و از یاری حضرت علی (علیه السلام) خودداری نماید.

ب. یکی از مسائلی که رسول خدا در تبیین اهداف نبرد برای رزمندگان اسلام بیان می فرمود دستورالعمل شیوه برخورد با مردمی بود که رزمندگان اسلام به جنگ آن ها رفته اند؛ کیفیت برخورد با خردسالان، زنان و کیفیت دعوت به اسلام و مسائل مربوط به آن را بیان می کرد، که نمونه ای از آن در ذیل می آید:

در سال هشتم هجری، وقتی لشکر اسلام به سوی «موته» حرکت کرد، رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در خطابه ای فرمود: شما را به تقوا و خیر و نیکی نسبت به مسلمانانی که با شما هستند، توصیه می کنم... با نام خدا و در راه خدا حرکت کنید و با کسی که به خدا کفر میورزد بجنگید و پیمان شکنی و خیانت نکنید. بچه ها را به قتل نرسانید.

به فرمانده جنگ دستور داد: هنگامی که با دشمنان مواجه می شوی، آن ها را به یکی از این امور دعوت کن که اگر به هر کدام پاسخ دادند بپذیر و از آن ها دست بکش: آن ها را به اسلام دعوت کن، اگر پذیرفتند از ایشان قبول نما و آن ها را رها ساز. سپس از آن ها دعوت کن که به دارالمهاجرین مهاجرت کنند، اگر قبول کردند در سود و زیان مهاجران شریک هستند. اما اگر اسلام را قبول کردند و در همان خانه و کاشانه خود باقی ماندند، به آن ها بگو که همانند اعراب مسلمان هستند و حکم بر آن ها جاری می شود و چیزی از مخارج و غنیمت به آن ها نمی رسد، مگر آنکه در کنار مسلمانان به جهاد بپردازند. اگر این را هم نپذیرفتند آن ها را به پرداخت جزیه دعوت کن و اگر قبول کردند از آن ها بپذیر و از ایشان دست بردار و اگر هم نپذیرفتند از خدا کمک بخواه و با آن ها بجنگ. (23)

ب. سیره امیرالمؤمنین (علیه السلام)

حضرت علی (علیه السلام) بر اساس سنت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) پیش از شروع جنگ، اهداف نبرد را برای نیروهای اسلام تبیین می نمود و ضمن تأکید بر دوری از حرکت های ناشایست و حفظ هدف الهی و دینی، به افشای چهره دشمن نیز می پرداخت و این (افشای چهره دشمن) مسئله ای است که در پیکارهای حضرت علی (علیه السلام) در زمان خلافتش به چشم می خورد و در جنگ های رسول خدا (صلی الله علیه وآله) یا وجود نداشت و یا بسیار اندک بود؛ زیرا جبهه مخالف مسلمانان در عهد رسول خدا (صلی الله علیه وآله) کفار و مشرکان بودند و مسلمانان شک و شبهه ای در جهاد با آن ها در دل نداشتند. اما جنگ های حضرت علی (علیه السلام) و پس از ایشان، امام حسن و امام حسین (علیهما السلام) با کسانی بود که ادعای مسلمانی داشتند. بنابراین، لازم بود ابتدا چهره دشمن افشا شود و نیروهای خودی بدانند که با چه کسانی می جنگند و در پی چه هدفی هستند.

1. جنگ جمل و تبیین اهداف نبرد:

در جنگ «جمل» پیش از آغاز جنگ، حضرت علی (علیه السلام) دستوراتی سرنوشت ساز بیان نمودند که مبین هدف متعالی جهاد در مکتب علوی می باشند و نمونه آن را فقط در دستورات رسول اکرم (صلی الله علیه وآله) به رزمندگان اسلام می توان یافت. حضرت خطاب به اصحابش فرمود: هرگز آغازگر جنگ نباشید؛ زیرا شما - بحمدالله - برهان و حجت دارید و همین خودداری از جنگ پیش از اینکه آن ها جنگ را آغاز کنند خود برهان و دلیل دیگری بر حقانیت شماست و هنگامی که با آن ها به کارزار پرداختید زخم خوردگان را از پای درنیاورید، و هنگامی که آن ها را متلاشی نمودید فراریان را تعقیب نکنید، و کشف عورت ننمایید و کشته ای را مثله نکنید، و چون به سراپرده و منزلگاه آن ها رسیدید پرده ای را برندارید و به خانه ای وارد نشوید و از اموال آن ها چیزی برندارید. (24)

در روز جمل، به حضرت خبر رسید که عبدالله بن زبیر در میان سپاه خود خطبه ای خواند، و در آن به امام علی (علیه السلام) اهانت نمود و مردم را به جنگ با آن حضرت تهییج کرده است. این سخنان چه بسا شبهاتی را در اذهان مردم ایجاد می نمود و شاید در شناخت هدف و پایمردی در رسیدن به آن، در اراده یاران حضرت نیز خللی ایجاد می نمود. از این رو، امیرالمؤمنین (علیه السلام) به فرزندش امام حسن (علیه السلام) فرمود: برخیز و خطبه ای برای مردم بخوان!

امام حسن (علیه السلام) پس از حمد و سپاس الهی، به افشای چهره واقعی اهل جمل، بخصوص طلحه و زبیر و فرزندش عبدالله، پرداخت و فرمود: ای مردم! نظریه ابن زبیر به ما واصل شد. سوگند به خداوند که پدر او همواره عثمان را به سوی خلاف می راند و عرصه را چنان بر او تنگ کرد که وی به قتل رسید و طلحه پرچم خویش را در حالی که عثمان زنده بود، بر بیت المال که در دست او بود، کوبید (هرگونه که می خواست در آن تصرف کرد!) اما سخن او که گفت: «علی کار مردم را به زور به دست گرفته است»، پس از ادعای ابن زبیر بهترین دلیل علیه پدر اوست که با علی با دست بیعت کرد و با دل بیعت ننمود. پس او به بیعت اقرار کرده و ادعای وابستگی نموده

است.

پسر زبیر باید برای آنچه علیه پدرم ادعا کرده است، برهان آورد و کی تواند چنین کند؟! اما تعجب او از حضار بصریان توسط کوفیان، پس دلیل تعجب او از اهل حق که اهل باطل را فراخواند، چیست؟ سوگند به جانم که اهل بصره از پیمان بین ما و خویشان خواهند فهمید که ما شکایت ایشان را نزد خدا خواهیم برد! و خدا به حق قضاوت خواهد کرد و او بهترین حکم کنندگان است. (25)

2. جنگ صفین و تبیین اهداف نبرد:

الف. خطبه ای که امیرالمؤمنین (علیه السلام) در جریان فتح آب در پیکار صفین ایراد می فرمود، دارای سه محور اساسی و مهم است:

اول اینکه با بیانات آتشین، چنان هیجانی در لشکریان ایجاد نمود که با یک حمله برق آسا، تمام لشکریان معاویه را از اطراف فرات دور کرد و شریعه را در اختیار خود گرفت. (26)

محور دوم آن تبیین ارزش جهاد و شهادت در مقابل زندگی با ذلت و خواری است.

سوم افشای چهره معاویه و فریب مردم شام توسط اوست.

اما سخن حضرت: ای گروه سربازان رشید اسلام! معاویه با این عمل (بستن آب به روی شما) شما را به پیکار دعوت کرده است. اکنون بر سر دو راهی هستید: یا به ذلت و خواری در جای خود بنشینید، یا شمشیرها را از خون آنان سیراب کنید تا خود از آب سیراب شوید. بدانید خوار گشتن و زنده ماندن، مردن است و کشته شدن و پیروز شدن زنده بودن. آگاه باشید که معاویه گروهی از بی خبران و گم راهان را به همراه آورده و حق را زیر پرده تزویر مخفی نموده است تا گردن های خود را آماج تیر و شمشیرهای مرگ سازند. (27)

ب. خطبه دیگری از حضرت علی (علیه السلام) نقل شده است که پس از سر و سامان دادن لشکر در جنگ صفین، ایراد نمود. در این خطبه نیز پس از حمد و ثنای الهی، دستوراتی اخلاقی که تبیین کننده اهداف نبرد جبهه اسلام می باشند، بیان کرد. در ادامه فرمود: «دین خدا را یاری کنید و در راه خدا به هر اندازه که بر شما واجب کرده است، خود را بیازمایید که به راستی، خدای تعالی در پیش ما و شما چنان کرده که بر ما واجب است سپاس او را با کوشش خود انجام دهیم و هر اندازه قدرت داشته باشیم او را یاری کنیم، و نیرویی جز از جانب خدا نیست. (28)

ج. یکی از شب های فراموش نشدنی تاریخ اسلام «**لیلة الهیر**» است؛ شبی در واقعه صفین که لشکریان امیرالمؤمنین (علیه السلام) با دلی سرشار از عشق و ایمان، تکبیرگویان چنان بر لشکر معاویه تاختند و از کشته پشته ساختند که در تاریخ، به عنوان شبی سرنوشت ساز ثبت شده است. ابتدای آن شب امام (علیه السلام) به مالک اشتر دستور داد صف های رزمندگان را مرتب کند و او را در میمنه و ابن عباس را در میسره لشکر قرار داد، سپس خود در قلب لشکر قرار گرفت (29) و با ایراد خطبه ای به افشای چهره دشمن پرداخت و برای همه تبیین نمود که معاویه نه برای اسلام و مسلمانان، بلکه در پی انتقام کشته های قریش در بدر و احد می جنگد. حضرت فرمود: آگاه باشید که خضاب زنان حناست و خضاب مردان خون! صبر و بردباری در عاقبت کارها، خیر و نیکی

است. آگاه باشید که سپاهیان معاویه می خواهند عقده های جنگ بدر و کینه های احد و دوران جاهلیت را بگشایند. سپس این آیه شریفه را تلاوت کرد: (30) سران کفر را بکشید؛ چون پیمانی بر ایشان نمانده است تا شاید تسلیم حق شوند. (31)

ج. سیره امام حسین (علیه السلام)

سالار شهیدان (علیه السلام) از ابتدای شروع نهضت، در مناسبت های گوناگون به تبیین اهداف قیام و حرکت خویش می پرداخت تا حجت بر همگان تمام شود. آن سخنان انسانساز از یک سو، در روحیه و ایمان یاران حضرت تأثیر فراوان داشت و از دیگر سو، نقشه تبلیغاتی بنی امیه را خنثا نمود. پس از قیام حضرت، چه تلاش های گسترده ای توسط حکام ظالم بنی امیه و بنی العباس صورت گرفتند تا آن چراغ هدایت کم فروغ شود و مردم راه و هدف حضرت را فراموش کنند و امام اقدامات شوم آیندگان را به خوبی دید و با تبیین اهداف قیام خود، همه توطئه ها را نقش بر آب کرد.

1. تبیین اهداف نبرد در حرکت از مکه:

امام حسین (علیه السلام) در آستانه حرکت از مکه به سمت عراق، در خطبه ای هدف از قیام را فقط برای خدا و شوق لقای حضرت حق بیان کرد و از سرنوشت حرکت خبر داد و تنها کسانی را به کمک طلبید که راغب لقای الهی اند؛ فرمود: مرگ زیور گردن انسان های حق طلب و مردان خداست. با مرگ هیچ نقصی بر کسی وارد نمی شود. این گردن بند زرّین شهادت را به گردنتان بیاویزید، وگرنه مرگ به صورت طوق لعنت گریبانگیرتان خواهد شد. پس از ترسیم حقیقت مرگ و جایگاه آن در زندگی انسان، فرمود: کسی تصور نکند که من از سرگذشت خود بی اطلاعم. می دانم که قبری برای من در کربلا فراهم شده و آگاهانه به سمت آن می روم. گویا می بینم که قطعات بدن مرا گرگان گرسنه در سرزمین کربلا قطعه قطعه می کنند، اما آن گونه که یعقوب مشتاق دیدار یوسف بود، من نیز مشتاق دیدار اجداد پاک خود هستم.

در ادامه فرمود: من عازم هستم و نیازمند کمک. ولی یاری من کار هر کسی نیست، بلکه انسان های خاصی می توانند از عهده چنین امر خطیری برآیند؛ کسانی که شوق لقای الهی در سر دارند و هدفشان لقای خداست. اما اگر کسی به چیزی کمتر از آن می اندیشد - مثلاً، برای ترس از جهنم شمشیر می زند - نمی تواند؛ چون او وقتی آتش صحنه جنگ را فروزان ببیند ممکن است دستش در نبرد بلرزد و نیز کسی که به اشتیاق بهشت می رزمند نمی تواند، چون او نیز وقتی بفهمد خانواده اش پس از کشته شدن او تا چند منزل به اسارت خواهند رفت، شاید در مقاومت پایش بلرزد. ولی راغب لقای خدا نه تنها قلبش سست نمی شود، دستش نمی لرزد و پایش نمی لغزد، بلکه دیگران را هم به استواری و ثبات قدم دعوت می کند. (32)

2. وصیت امام و بیان اهداف قیام:

وصیت امام حسین(علیه السلام) به برادرش محمد حنفیه مهم ترین سندی است که حضرت در آن، اهداف قیام را با دست خود به نگارش درآورده است تا از یک سو، مردم اعصار آینده با هدف قیام ایشان آشنا شوند و از سوی دیگر، امکان سوء استفاده معاندان و مبلّغان بنی امیه را منتفی سازد.

حضرت در وقت بیرون آمدن از مدینه، مرگب و کاغذی خواست و این وصیت نامه را برای برادرش محمد حنفیه نوشت: «بسم الله الرحمن الرحيم. این وصیت حسین بن علی به برادرش محمد حنفیه است. حسین گواهی می دهد که جز خدای یکتا و بی شریک معبودی نیست. محمد بنده و فرستاده اوست. حق را از سوی حق آورده است. بهشت و دوزخ حق است. قیامت بی شک خواهد آمد و خداوند خفتگان در قبرها را برمی انگیزد. من هرگز از روی هوس و طغیان و فسادانگیزی و ستم خروج نکردم، بلکه با طلب اصلاح در امت جدّم خارج شدم؛ می خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره و روش جدّم و پدرم علی بن ابی طالب حرکت کنم. هر کس با پذیرش حق، مرا بپذیرد خداوند به حق سزاوارتر است و هرکس مرا رد کند صبر می کنم تا خداوند میان من و قوم من به حق داورى کند که او بهترین داوران است. این وصیت من به توست. برادرم! توفیقم جز از خدا نیست. بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم.» (33)

3. اقدام عملی در جهت تبیین اهداف قیام:

اقدام دیگر امام حسین(علیه السلام) در جهت تبیین اهداف قیام، یک اقدام عملی است. با اینکه حضرت ماه های شعبان، رمضان، شوال، ذی القعدة و اوایل ذی حجه را در مکه ماند، اما در آستانه روز «ترویه» (هشتم ذی حجه)، روزی که حاجیان در مکه احرام بسته اند و به سمت عرفات می روند، از مکه خارج شد و به سوی کربلا حرکت کرد. (34) طبعاً این سؤال برای هر کسی مطرح می شود که چرا پسر پیامبر تا آن روز صبر کرد و با آنکه اعمال حج چند روز بیشتر طول نمی کشد، حج را انجام نداد و عزم حرکت کرد؟ چه خطری پیش آمده که امام حسین(علیه السلام) حاضر نیست چند روز بعد حرکت کند؟

البته بعضی از کسانی که در مراسم حج شرکت کرده بودند پس از خاتمه یافتن مناسک، در بین راه، خود را به امام حسین(علیه السلام) رساندند. بدین سان، اگر امام حسین(علیه السلام) اعمال حج را هم انجام می داد، می توانست در همین ایام محرم به کربلا برسد. اما انتخاب آن زمان برای حرکت، یک تاکتیک در جهت تبیین اوضاع بحرانی و هدف خویش در مقابله با آن بحران بود که با حرکت در خلاف مسیر سیل جمعیتی که برای حج در مکه گرد آمده اند - آن هم از سوی کسی مثل امام حسین(علیه السلام) - همگان را متوجه خطر و بحرانی بودن اوضاع و شرایط می کرد. افزون بر این نقشه ترور آن حضرت توسط عوامل حکومت اموی را نقش بر آب کرد. امام حسین(علیه السلام) با این کار، به مردم فهماند که ابتدا باید حج را با آزاد نمودن از چنگ امویان عصر زنده کرد و

آن گاه افراد مستطيع را به حج آزاد دعوت نمود.(35)

4. نامه نگاری و تبیین اهداف قیام:

یکی از شیوه های اعلان و بیان هدف امام حسین(علیه السلام) نوشتن و ارسال نامه هایی به افراد مهم و با نفوذ عراق بود. از این رو، وقتی حضرت به سرزمین کربلا فرود آمد، در نامه ای به بزرگان کوفه ضمن تبیین هدف حرکت خود، یادآور شد: این نامه ای است از حسین بن علی به سلیمان صد خزاعی، مسیب بن نجبه، رفاعه بن شداد، عبدالله بن وال و جماعت مؤمنان. شاید شنیده باشید که رسول خدا(صلی الله علیه وآله)فرمود: کسی که سلطان ستمگری را دیدار کرد که حرام خدا را حلال می شمارد، عهد خدا را می شکند، با سنت رسول خدا مخالفت می کند، با بندگان خدا به ستم رفتار می نماید، ولی در گفتار و عمل بر ضد او اقدامی نکند، بر خدا سزاوار است که او را با آن پادشاه ستمگر محشور گرداند. قطعاً متوجه شده اید که این جماعت اطاعت شیطان را بر اطاعت خدا برگزیده اند و فساد و گناه را آشکار کرده اند و اجرای حدود الهی را تعطیل ساخته اند و بیت المال مسلمانان را تاراج نموده اند و حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام شمرده اند و من امروز به خاطر پیوندی که با رسول خدا(صلی الله علیه وآله) دارم، از هر کسی بر خلافت سزاوارترم...(36)

تبیین اهداف نبرد برای نیروهای دشمن

سخن گفتن با دشمن در میدان نبرد، در جنگ های صدر اسلام امری رایج بوده است. در موارد متعددی، پیامبر اکرم و ائمه اطهار(علیهم السلام) با دشمنان خود در میدان نبرد سخن می گفتند؛ گاهی سخنانشان ابلاغ پیام الهی به آن ها بود و گاهی نیز به نصیحت و دعوت دشمن به هدایت الهی می پرداختند و کمتر اتفاق می افتاد که اهداف نبرد را برای دشمن بازگو نمایند. غیر از سیره نظامی امام حسین(علیه السلام) درباره دیگر معصومان(علیهم السلام)جز یک نمونه نمی یابیم و آن نیز سیره امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) است که پیش از شروع جنگ صفین، پیرمردی شامی بین دو صف قرار گرفت و فریاد زد: یا علی! با شخص خودت کار دارم. امیرالمؤمنین(علیه السلام) از میان سربازان خود خارج شد و در مقابل آن پیرمرد قرار گرفت. پیرمرد گفت: تو سابقه طولانی در اسلام و هجرت داری. آیا می توانم پیشنهادی به تو بکنم که به واسطه آن، جنگی شروع نشود و خون مسلمانان حفظ گردد؟ حضرت فرمود: پیشنهادات چیست؟ عرض کرد: تو به عراق برگردی و ما به شما کاری نداشته باشیم و ما نیز به شما برگردیم و شما با ما کاری نداشته باشید. امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) فرمود: پیشنهاد تو را فهمیدم و دانستم که از روی خیرخواهی و شفقت است. من نیز درباره این جنگ و عواقب آن زیاد فکر کردم، اول و آخر آن را سنجیدم و شب هایی را بیداری کشیدم و آثارش را بررسی نمودم، ولی دیدم دو را بیشتر وجود ندارند: جنگ یا کفر به وحی الهی و دین حق. چون خدای

تعالی از اولیای خود سکوت در برابر معصیت و ترک امر به معروف و نهی از منکر در برابر گناهان را نمی پسندد و بدان راضی نیست، در نهایت، به این نتیجه رسیدم که جنگیدن و مرارت آن را تحمل کردن آسان تر از دست و پنجه نرم کردن با زنجیرهای گران است.(37)

در نهضت کربلا، قضیه تا حدی متفاوت بود؛ زیرا لشکری نیرومند در مقابل گروهی اندک صف کشیده بودند، آن هم مردمی که خود از آنان دعوت کرده بودند تا یاری شان نمایند. بیوفایی کوفیان وضعیت معرکه نبرد را از حالت طبیعی و مقابله دو نیروی برابر خارج کرد. با این اوضاع و شرایط، وقتی امام(علیه السلام)دید که نصیحت دشمن و دعوت او به هدایت تأثیری ندارد، به تبیین هدف قیام و حرکت خود پرداخت تا حجت را بر آن ها تمام کند و ناآگاهان را از حيله ای که علیه او به کار رفته است، آگاه نمایند. البته حضرت در بیان هدف قیام، به نکاتی اشاره می کند که برای دشمن قابل درک باشد، نه با سخنان بلند عرفانی درباره ارزش جهاد و رسیدن به لقای الهی که با یاران فهیم خود گفت.

از این رو، پس از بیان بی ارزش بودن دنیا، هدف حرکت خود را مقابله با ظلم و انحراف ذکر می کند که جامعه گرفتار آن شده و اینک دشمن او را بین ذلت پذیری و مرگ مخیر نموده است و او مرگ با عزت را ترجیح می دهد و نکته ای که برای کوفیان بیشتر قابل درک بود یادآوری نامه ها و دعوت آن ها از حضرت بود و اینکه آن ها از حضرت یاری خواستند، وی نیز به یاری آن ها شتافت، اما با شمشیرهای آن ها روبه رو شد.

1. تبیین اهداف نبرد برای دشمن در اولین رویارویی

لشکر حرّ و کاروان امام حسین(علیه السلام) در منزلگاه «بیشه» فرود آمدند. امام در آنجا برای یاران خود و همراهان حرّ خطبه ای خواند و هدف از حرکت خود را مقابله با ظلم و انحراف و دعوت کوفیان ذکر کرد و فرمود: ای مردم! پیامبر خدا فرمود: هرکس حاکم ستمگری را ببیند که حرام الهی را حلال می شمرد، عهد خدا را می شکند، با سنت پیامبر مخالفت می کند، در میان بندگان خدا به گناه و تجاوز رفتار می کند و بر ضد او نه کاری کند و نه سخنی بگوید، بر خدا سزاوار است که او را وارد جایگاهش کند.

آگاه باشید! اینان پیرو شیطان شده و از اطاعت خدا بیرون رفته اند، فساد را آشکار ساخته، حدود را تعطیل کرده اند و بیت المال را از آن خود قرار داده اند. حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام ساخته اند و من به اعتراض سزاوارتر از همه هستم. نامه هایتان به من رسید، فرستادگان شما نیز از بیعت شما خبر دادند. مرا به دشمن وانگذارید و تنهائیم رها نکنید. اگر به بیعت خویش استوارید به رشد خود رسیده اید. من حسین بن علی و پسر فاطمه دختر پیامبرم. جانم با جان شما و خانواده ام با خانواده شماست و برای شما اسوه ام و اگر به بیعت وفادار نیستید و پیمان شکسته اید، به جانم سوگند که از شما عجیب نیست؛ که با پدرم و برادرم و عموزاده ام مسلم بن عقیل نیز چنین کردید! فریب خورده کسی است که شما فریبش دهید. از سعادت خویش دور شدید و بهره خود را تباه ساختید. پس هر کس پیمان بشکند، به زیان خود پیمان شکسته است.(38) خداوند به زودی مرا از شما بی نیاز خواهد ساخت.(39)

شیخ صدوق با سند خویش، نقل می کند که برخورد حرّ و امام حسین(علیه السلام)در وقت ظهر بود. امام به

پسرش دستور داد تا اذان و اقامه بگوید و با همه دو گروه نماز جماعت خواند. پس از سلام نماز، حرّ جلو رفت و گفت: سلام و رحمت و برکات خدا بر تو، ای پسر پیامبر! فرمود: بر تو سلام! کیستی بنده خدا؟ گفت: من حرّ بن یزید هستم. حضرت پرسید: بر مایی یا با مایی؟ حرّ جواب داد: به خدا قسم! مرا برای جنگ با تو فرستاده اند، ولی به خدا پناه می برم که در روز قیامت، در حالی که از قبر خویش برآیم که پای به زنجیر و دست بسته به روی در آتشم افکنند. ای پسر پیامبر! کجا می روی؟ به حرم جدّت برگرد که کشته خواهی شد. امام حسین(علیه

السلام) فرمود: پیش می روم و برای جوانمرد، مرگ عار نیست. (40)

در روایت دیگر آمده است که در سرزمین «شراف»، هنگام ظهر، امام به حجّاج بن مسروق فرمود: اذان بگو! پس از آن، نماز جماعت برقرار شد و هر دو سپاه کوفه (حرّ) و امام به آن حضرت اقتدا کردند و نماز خواندند. سپس امام به سخنرانی پرداخت و خطاب به مردم کوفه فرمود: مردم! من به سوی شما حرکت نکردم، مگر آنکه دعوت نامه ها و پیک های شما به سوی من سرازیر گردیدند که ما امام و پیشوا نداریم. دعوت ما را بپذیر و به سوی ما حرکت کن تا خداوند به وسیله تو ما را هدایت و رهبری کند.

اگر بدین دعوت ها وفادارید، اینک من به سوی شما آمده ام؛ باید با من پیمان محکم ببندید و در همکاری و همیاری با من از اطمینان بیشتر برخوردارم سازید و اگر از آمدن من ناراضی هستید، حاضریم به محلی که از آنجا آمده ام مراجعت نمایم. (41)

2. بیان هدف برای دشمن در خطبه ای دیگر

طبری خطبه ای از امام نقل کرده است که حضرت در آن خطبه، درباره فلسفه قیام خود با کوفیان سخن گفت و فرمود کار ما به اینجا کشید که می بینید. دنیا دگرگون شده و بسیار زشت و ناپسند گردیده است. نیکی های دنیا عقب می روند و همچنان رو به زوال است. از نیکی ها چیزی باقی نمانده، جز ته مانده هایی مانند ته مانده آبشخورها، و پستی های زندگی همانند چراگاه زیانبخش و بیمارکننده است. آیا می بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل نهی نمی گردد؟ پس سزاوار است که در چنین وضعی، انسان با ایمان مرگ و ملاقات با خدا را آرزو کند. آری، مرگ برای من جز سعادت و خوش بختی نیست و زندگی با ستمگران را جز خواری و ذلّت نمی دانم. (42)

روز «عاشورا» حضرت سوار بر اسب شد، قرآن را باز کرد و روی دست گرفت و سخنانی خطاب به لشکر دشمن ایراد نمود و هدف از حرکت خود را انتخاب مرگ با عزّت در مقابل پذیرش ذلّت بیان کرد و فرمود: آگاه باشید! ناپاک فرزند ناپاک مرا مخیر گردانیده است بین کشته شدن و تن زیر بار ذلّت بردن و تسلیم اراده وی شدن. اما خواری و زبونی از ما به دور است.

خدا راضی نیست که ما خوار و زبون گردیم. پیغمبر و مردان بالیمان تن به خواری و بیچارگی نمی دهند. دامن های پاک مادرانی که در آن ها تربیت یافته ایم و جوانان با غیرت و رادمردان زورنشنو که تا راه مرگ و شهادت به رویشان باز است، از راه فرومایگان و بیچارگان نخواهند رفت و نیز به خواری و ذلّت ما رضا نمی دهند. اکنون یاران وفادار من کمند و دیگران دست از یاری ام برداشته اند. باز هم جز راه جنگ را نمی توانم پذیرفت و جز از طریق شهادت نمی توانم رفت. (43)

پی نوشت ها :

- 1- «و ما ارسلناک الا رحمةً للعالمین.» (انبیاء: 107)
- 2- عبدالله جوادی آملی، حماسه و عرفان، چ دوم، اسراء، 1378، ص. 128.
- 3- «انّ الملوک اذا دخلوا قريةً افسدوها و جعلوا اعزّةً اهلها اذلةً و کذلک یفعلون.» (نمل: 34)
- 4- محمّدين یعقوب کلینی، اصول کافی، تحقیق نجم الدین آملی، تهران، مکتبة الاسلامیه، ج 3، ص 513، ح. 2.
- 5- محمّدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج 20، ص. 96.
- 6- همان، ج 10، ص. 30.
- 7- نهج البلاغه، نامه 47، حکمت. 366.
- 8- واقدی، المغازی، ج 1، ص. 47.
- 9- نهج البلاغه، خطبه 55.
- 10 و 11- همان، نامه 12 / نامه 14.
- 12- نصرین مزاحم، وقعة صفین، ص 153 / محمّدباقر مجلسی، پیشین، ج 32، ص 414 و 374.
- 13- نهج البلاغه، نامه 14.
- 14- همان، خطبه 27.
- 15- علی اکبر رشاد، دانشنامه امام علی(علیه السلام) (سیاست)، چ ششم، تهران، مرکز نشر آثار پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی، 1380، ص. 437.
- 16- «لمقتُ اللهَ اکبرُ من مَقتکم أنفسکم.» (غافر: 10)
- 17- واقدی، پیشین، ج 1، ص. 58.
- 18 و 19- همان، ص 221-223.
- 20 و 21- همان، ج 2، ص 723-725.
- 22- ابوالحسن علی بن ابراهیم قمی، تفسیر القمی، ج 1، ص 148 و 149. «یا ایها الذین آمنوا اذا ضربتم فی سبیل الله فتبیتوا و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمناً تبتغون عرَضَ الحیوة الدنیا فعندالله مغنمٌ کثیرة کذلک کنتم من قبلُ فَمَنْ اللهُ علیکم فتبیتوا إِنَّ الله کان بما تعملون خبیراً.» (نساء: 94) شیخ طوسی در التبیان، ج 3، ص 290 از ابی الجارود، از امام باقر(علیه السلام) روایت کرده است: آیه در شأن عیاش بن ابی ربیعہ مخزومی برادر ابوجهل است که حارث بن یزید عامری را که تصور می کرد مسلمان نیست کشت و بعد پشیمان شد. علامه طباطبائی در المیزان، ج 4، ص 45 وجوه دیگری را هم از درالمنثور نقل می کند و گفته است: قسم خوردن اسامة بن زید و عذرخواهی وی از حضرت علی(علیه السلام) به خاطر سرپیچی از دستورات وی در جنگ، معروف است و در کتاب های تاریخی ذکر شده و همین را سبب ترجیح خبر اسامة بن زید بر خبرهای دیگر می داند.
- 23- واقدی، پیشین، ج 2، ص. 757.

- 24- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 6، ص 228.
- 25- شيخ مفيد، الجمل، ص 327.
- 26- ابن ابی الحديد، پیشین، ج 3، ص 324 / مسعودی، مروج الذهب، ج 2، ص 386.
- 27- نهج البلاغه، خطبه 51 / مسعودی، پیشین، ج 2، ص 385.
- 28- ابن ابی الحديد، شرح نهج البلاغه، ج 3، ص 194.
- 29- محمدبن جریر طبری، تاریخ الامم و الملوك، ج 5، ص 47.
- 30- ابن شهرآشوب، مناقب آل ابی طالب، ج 3، ص 180.
- 31- «فَقَاتِلُوا أُمَّةَ الْكُفْرَانِ لَهُمْ لَا إِيمَانُ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ» (توبه: 12)
- 32- محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 44، ص 367.
- 33- ابی محمد احمدبن اعثم كوفی، كتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، بیروت، دارالاضواء، 1411 ق، ج 5، ص 21.
- 34- عبدالرزاق موسوی مقدّم، مقتل الحسين، چ پنجم، بیروت، دارالكتاب الاسلامی، 1399 ق، ص 165.
- 35- عبدالله جوادى آملی، پیشین، ص 307.
- 36- احمدبن اعثم كوفی، پیشین، ج 5، ص 91 / خوارزمی، مقتل الحسين، ج 1، ص 234.
- 37- محمدباقر مجلسی، پیشین، ج 32، ص 526 / ابن ابی الحديد، پیشین، ج 2، ص 27.
- 38- فتح: 10.
- 39- محمدبن جریر طبری، پیشین، ج 5، ص 403.
- 40- شيخ صدوق، امالی، ترجمه كمره ای، تهران، اسلامیه، 1362، ص 154.
- 41- خوارزمی، پیشین، ج 1، ص 231.
- 42- محمدبن جریر طبری، پیشین، ج 5، ص 403-404.
- 43- خوارزمی، پیشین، ج 1، ص 232.

منبع : معرفت، شماره 95